

# تاریخچه بحث ممکن و امکان

## و جایگاه بحث آن در علوم عقلی

دکتر عین الله خادمی

یوجد» و هذا ینمکس علی ذلک، و یلزم منه و یلزمه ایضا قوله «لیس مستمعا أن یوجد» و قولنا «لیس واجبا ان یوجد» و یلزم قولنا «ممکن الّا یوجد» و قولنا «محمّل الّا یوجد...»<sup>۷</sup>

بیکر با اشاره به این ابهام می‌گوید: ارسطو لفظ «ممکن» و «محمّل» را در کتاب «العبارة» بعنوان لفظ مترادف بکار می‌برد و این دو لفظ را بجای یکدیگر بکار برده اما در کتاب «تحلیلات اولی» دو لفظ «ممکن» و «محمّل» را بعنوان دو لفظی که دارای معنای مختلف هستند بکار می‌برد.<sup>۸</sup>

برخی دیگر از اندیشوران با اینکه به ترادف یا عدم ترادف معنای «محمّل» و «ممکن» در نظر ارسطو اشاره نکرده‌اند، اما عملاً در تفسیر خود فرقی میان این دو اصطلاح قائل نشده و گفته‌اند که بیان هر دو اصطلاح «ممکن» و «محمّل» مبتنی بر دیدگاه متافیزیکی خاص ارسطو است که اشیاء را دارای طبیعت یا جوهر (Essence) می‌داند. یعنی اگر ما بخواهیم حادثه‌ای را به طبیعت یا جوهر شیء نسبت دهیم، چون طبیعت اشیاء غیر قابل تغییر است باید از اصطلاح واجب (ضروری) استفاده کنیم، اما اگر بخواهیم حادثه‌ای را به چیزی نسبت دهیم که به طبیعت و جوهر شیء مربوط نباشد می‌توانیم از اصطلاح «ممکن یا محمّل» استفاده کنیم. بر این اساس، حقیقت و صدق قضیه محتمل و ممکن را نمی‌توان از طریق جوهر شیء اثبات کرد.<sup>۹</sup>

برای آشنایی با تاریخچه بحث ممکن ضروری است باختصار به تاریخچه بحث مواد (جهات) سه گانه اشاره شود. تدوین این بحث مثل سایر مباحث منطقی بوسیله ارسطو آغاز شده است. او بر خلاف اندیشمندان اسلامی که مواد (جهات) را به سه قسم تقسیم می‌کنند، آن را به چهار قسم تقسیم کرده است که عبارتند از:

۱- واجب یا ضروری (Anagcain)

۲- ممتنع (Adynaton)

۳- محتمل (Dynaton)

۴- ممکن.<sup>۱۰</sup>

در کتب منطق ارسطو این تقسیم چهارگانه جهات بصورت ضمنی اشاره شده است. در کتاب «العبارة» ترجمه اسحق بن حنین چنین بیان می‌کند:

«و اذ قد لخصنا هذه المعانی، فقد ینبغی أن ننظر کیف حال أصناف الإیجاب و السلب بعضها عن بعض، ما كان منها فیها یمکن ان یكون، و ما لا یمکن و فیما یحتمل ان یكون و ما لا یحتمل ما كان منها فی الممتنع و الضروري»<sup>۱۱</sup>.

ارسطو در کتاب پنجم (دلتا)<sup>۱۲</sup> و کتاب نهم (بتا) متافیزیک<sup>۱۳</sup> و در کتاب «العبارة»<sup>۱۴</sup> و همچنین در کتاب «التحلیلات الاولی»<sup>۱۵</sup> درباره ممکن بحث کرده است، اما سخنان او بویژه در برخی مواضع خیلی مبهم است و قابلیت پذیرش تفسیرهای متعددی را دارد، لذا دانشوران تفسیرهای مختلفی از آن کرده‌اند.

برخی از اندیشمندان بر این باورند که ارسطو در کتاب «العبارة» بین «ممکن» و «محمّل»، تمایزی قائل نشده است و آندو را بصورت مترادف بکار برده است.

این دانشوران جهت تأیید ادعای خویش به این سخن ارسطو استناد می‌کنند:

«فاما اللوازم فهكذا یجری نسقها: اذا وضعت

یلزم من قولنا «ممکن ان یوجد» قولنا «محمّل أن

۱- یان کوکا چیو نیچ: «نظریه القیاس الارسطیه»، ترجمه عبد الحمید صبر، ص ۱۹۰.

۲- ارسطو: «منطق ارسطو»، جزء ۱، ص ۱۲۲.

۳- ارسطو: «متافیزیک»، ترجمه شرف الدین خراسانی، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۴- همان ص ۲۸۸.

۵- ارسطو: «منطق ارسطو» جزء ۱ ص ۱۲۲ - ۱۲۳ و ۱۲۵.

۶- همان: ص ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۷- همان: ص ۱۲۵.

۸- اسماعیل عبدالعزیز: «نظریه الموجهات المنطقیه» ص ۲۳ - ۲۵.

9 - Paul Edwards: The Encyclopedia of Philosophy Volume 2

موجود باشد یا معدوم باشد، یعنی در ممکن عدم دوام هستی شرط است و نسبت به وجود در زمان حال حالت لابشرطی دارد، بر خلاف محتمل که در آن شرط هست که در حال حاضر تحقق نداشته باشد.

۳- گروهی دیگر درباره فرق میان «محتمل» و «ممکن» چنین گفته‌اند: مقصود از «ممکن» ممکن عام و مقصود از «محتمل» ممکن خاص است. ابن سینا در دنباله این مطلب می‌افزاید که این گروه سوم همیشه به این تفسیر خود ملتزم نیستند و بعد از ذکر این سه تفسیر، احتمال وجود تفاسیر دیگر را نفی نمی‌کند، بیان ابن سینا چنین است:

«يشبه ان يكون المحتمل انما يعني به ما هو عندنا كذلك، و الممكن ما هو في نفس الأمر كذلك و يشبه أن يعني به معنى آخر و هو أن المحتمل ما يعتبر فيه حال المستقبل و يكون في الوقت معدوما و الممكن ما لا دوام له في وجود او عدم كان موجوداً أو لم يكن و قال قوم ان الممكن يعني به العام و المحتمل الخاص...»<sup>۱۴</sup>

در مقابل این گروه عده‌ای دیگر میان قضیه «محتمل» و «ممکن» فرق قائل شده و گفته‌اند اگر یک قضیه نه ضروری و نه ممتنع باشد به آن «محتمل» (Contigent) و اگر قضیه فقط ممتنع نباشد به آن ممکن «Possible» می‌گویند و بیان دیگر قضیه «محتمل» باعتبار «ماکان» است، یعنی در گذشته ایجاد شد، بعد ممکن است ایجاد نشود، چون در آنجا ضرورتی برای اقتضای وجود یا عدمش - هرگاه که یافت شود - وجود ندارد و قضیه «ممکن» باعتبار «سیکون» است و آن چیزی است که هنوز ایجاد نشده است، هر چند که ممکن است روزی ایجاد شود.<sup>۱۰</sup>

در میان دانشمندان اسلامی، فارابی در شرح کتاب «العبارة» ارسطو جهات را به سه قسم ضروری، ممکن و مطلق تقسیم کرده است و از «محتمل» سخنی بمیان نیاورده است.<sup>۱۱</sup>

ابن رشد نیز در کتاب «تلخیص کتاب العبارة ارسطو» قضایای موجهه را به دو قسم ضروری (ضرورت وجود یا

### ◆ ابن سینا

#### گرچه در کتبش مثل فارابی

جهات را به سه قسم مذکور تقسیم کرده است، اما به این نکته متعرض شده است که ارسطو در کتبش قسمی دیگر نیز افزوده است و آن «محتمل» است و برای آن سه تفسیر مختلف بیان کرده است.

ارسطو در کتاب «التحلیلات الاولی» ممکن را چنین تعریف کرده است: ممکن امری است که وجودش ضرورتی نداشته باشد و در صورتیکه کسی وجودش را مفروض بپندارد، محالی از آن لازم نیاید» بیان ارسطو چنین است:

«انَّ الممكن هو الذی لیس باضطراری و متی وضع انه موجود لم يعرض من ذلك محال.»<sup>۱۵</sup>

و در ادامه بحثش ممکن را به دو قسم تقسیم کرده است که عبارتند از:

ضرورت عدم) و ممکن تقسیم کرده است و از قسم دیگر یعنی «محتمل» سخن نگفته است.<sup>۱۲</sup>

ابن سینا گرچه در کتبش<sup>۱۳</sup> مثل فارابی جهات را به سه قسم مذکور تقسیم کرده است، اما به این نکته متعرض شده است که ارسطو در کتبش قسمی دیگر نیز افزوده است و آن «محتمل» است و برای آن سه تفسیر مختلف بیان کرده است که عبارتند از:

۱- شاید مقصود از «محتمل» در گفتار ارسطو این باشد که کیفیت نسبت بین محمول و موضوع بنظر ما «محتمل» است و مرادش از «ممکن» بدین معنی باشد که این کیفیت نسبت در عالم واقع و نفس الامر حالت امکان دارد.

۲- یا شاید «محتمل» بدین معنی است که این کیفیت نسبت در حال حاضر معدوم است و تحققش در آینده منتفی نیست. پس، ممکن بدین معنا است که وجود یا عدم وجودش دائمی نیست. اعم از آنکه در حال حاضر

، p. 199 and Volume 6 , p. 419.

۱۰- اسماعیل عبد العزیز: «نظریه الموجهات المنطقیه» ص ۱۰- ۱۱.

۱۱- فارابی: «المنطق عند الفارابی»، ص ۱۵۷- ۱۵۸.

۱۲- ابن رشد: تلخیص کتاب العبارة ارسطو، ص ۸۲.

۱۳- ابن سینا: «الاشارات و التنبیها» ج ۱ ص ۱۴۱- ۱۴۳، «الشفاء،

المنطق»، ج ۱، ص ۱۱۲.

۱۴- ابن سینا: «الشفاء بخش المنطق» ج ۱، العبارة، ص ۱۱۴.

۱۵- ارسطو: «منطق ارسطو»، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱ - یک قسم از ممکن آن است که بصورت غالب و اکثر در عالم واقع اتفاق می‌افتد، اما وجودش ضروری نیست. مثلاً انسان معمولی از کودکی به جوانی و بعد پیری می‌رسد یا می‌خواهد، اما جوانی، پیری و خواب برای انسان امری ضروری نیست.

قسم دیگر آن است که بصورت اتفاقی رخ می‌دهد. هم وقوعش و هم لاوقوعش ممکن است. هیچیک از دو طرف نسبت به طرف دیگر اولویت ندارد، مثلاً حیوانی راه برود یا در هنگام راه رفتن بدنش از حالت تعادل خارج بشود و یک حالت لرزه بخود بگیرد. اینها اموری است که بر حسب اتفاق صورت می‌گیرد. حال ترجمه بخشی از بیان ارسطو را نقل می‌کنیم.

«انَّ الْمَمْكَنَ يُقَالُ عَلٰی ضَرْبَيْنِ: الْاَوَّلُ مَا كَانَ عَلِي الْاَكْثَرُ وَ غَيْرِ ثَابِتِ الْاِضْطِرَّارِ، مِثْلُ اَنْ يَشِيْبَ الْاِنْسَانَ اَوْ يَسْمُوْا اَوْ يَنْقُصُ... وَ الضَّرْبُ الْاٰخِرُ هُوَ غَيْرِ الْمَحْدُوْدِ وَ هُوَ الَّذِيْ يُمْكِنُ فِيْهِ اَنْ يَكُوْنَ وَ اَلَا يَكُوْنَ، مِثَالُ ذٰلِكَ اَنْ يَمْشِيَ الْحَيْوَانُ اَوْ اِذَا مَشِيَ حُدُوثُ رَجْفَةٍ بِالْجَمَلَةِ مَا يَحْدُثُ عَنِ الْاِتِّفَاقِ...»<sup>۱۶</sup>

گرچه در کلام ارسطو از اصطلاح «ممکن عام و خاص» نام برده نشده است، اما بعید نیست که سخنش بر ممکن عام و خاص - که بعدها این اصطلاحات جعل شده‌اند - قابل تطبیق باشد.

در آثار ارسطو می‌توان ریشه‌هایی برای بحث ممکن استقبالی پیدا کرد. این سخن بدین معنا نیست که ارسطو واضح چنین اصطلاحی باشد یا حتی بطور مشخص و واضح، این قسم ممکن را مستقل از ممکن‌های دیگر مطرح کرده باشد، بلکه بدین معنا است که برخی بیان‌های ارسطو بر «ممکن استقبالی» قابل تطبیق است.

ارسطو در کتاب «العباره» درباره جنگ می‌گوید: ما درباره این دو قضیه «فردا جنگ ایجاد می‌شود» یا «فردا جنگ ایجاد نمی‌شود» امروز بصورت قطعی نمی‌توانیم داوری کنیم و بگوییم کدامیک بالضروره صادق و کدامیک کاذب است، چون درباره آینده اطلاع دقیق و قطعی نداریم که کدامیک از ایندو بعینه صادق و کدامیک کاذب هستند، اما بصورت ضروری می‌توانیم بگوییم حتماً یکی از ایندو باید صادق باشند. حال بخشی از کلام ارسطو را نقل می‌کنیم:

«... و لیس کل موجود فوجوده ضروری، و لا

کل ما لیس بموجود فعدم الوجود له ضروری...  
مثال ذلك ان قولنا ان الحرب ستكون غدًا أو لا تكون واجب ضرورة فاما قولنا ان الحرب ستكون غدًا أو لا تكون واجب ضرورة فاما قولنا ان الحرب ستكون

غداً فليس بواجب ضرورة ولا قولنا انها لا تكون غدًا بواجب ضرورة، لكن الواجب ضرورة انما هو ان يكون أولاً يكون...»<sup>۱۷</sup>

برخی از محققان بر این باورند که از مجموع آثار ارسطو چنین استنباط می‌شود که ارسطو ممکن را به سه معنی بکار برده است که عبارتند از:

۱ - ممکن بمعنای خاص در نظر ارسطو چیزی است که در اغلب موارد اتفاق می‌افتد و مشخصه آن فقدان ضرورت است.

۲ - دومین نوع ممکن در نظر ارسطو «غیر ضروری بمعنای تصادف محض است» و آن رویدادی است که ریشه در الزامات طبیعی ندارد.

۳ - معنای دیگر ممکن وجه بالقوه‌ای است که در خود شئ موجود است. آنچه بالقوه است ممکن است به امر بالفعل متحوّل شود، در آنصورت قوه، فعل می‌گردد، البته بشرطی که هیچ عامل بیرونی مانع از بروز فعلیت نگردد.<sup>۱۸</sup>

**تغییر معنا و تعریف موجبات بعد از ارسطو بوسیله دیدورکرونوس**

دیدورکرونوس (۳۰۵ - ۳۰۷ ق.م) برای اقسام جهت تعاریفی بیان کرده است که با تعاریف ارسطو متفاوت است. تعاریف او درباره اقسام جهات عبارتند از:

۱ - ضروری آنچیزی است که صادق است و هرگز باطل نمی‌باشد.

۲ - ممتنع آنچیزی است که باطل است و هرگز صادق نمی‌باشد.

۳ - ممکن آنچیزی است که صادق است یا صادق خواهد بود.

براساس تعاریف او هرگاه ارزشهای صدق برای عبارتی تغییر کند، واجب است که تغییر جهت پیدا کند.

مثلاً اگر بگوییم: انقلاب فرانسه بوقوع پیوست. «در زمان ما این یک قضیه ضروری است، اما قبل از سال (۱۷۸۹. م) این یک قضیه ضروری نبود. بنابراین بر اساس تعاریف «دیدور» ممکن است امری در یکی از اوقات ممکن و در وقت دیگر ممتنع باشد همانطور که ممکن است عبارتی در یکی از اوقات غیر ضروری و در وقت دیگر ضروری باشد، یا در یکی از اوقات غیر ضروری و در وقت دیگر ممتنع باشد، بر اساس نظر دیدور چنین می‌توان گفت:

الف: کل ما كان صادقاً في الماضي فهو ضروري.

ب: الممتنع لا يلزم عن الممكن

۱۶- ارسطو: «منطق ارسطو»، ج ۱ ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۱۷- همان: ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۱۸- آه‌ماکرولسکی: تاریخ منطق: ص ۲۰۶.

ج: الممكن هو ما لا يكون و لا سوف يكون صادقا.  
بر اساس قول دیدور در صورت صحت دو قول اول،  
قول سوم باطل خواهد شد.

علاوه بر تفاوت تعریف جهات دیدور با ارسطو  
مشاهده می‌گردد که «دیدور کرونوس» جهات را به سه  
قسم «ضروری، ممتنع و ممکن» محدود کرده است و  
دیگر سخنی از «محمتمل» بمیان نیاورده است. بعد از این  
اشاره خواهیم کرد که دانشمندان اسلامی نیز همین شیوه را  
پیش گرفته‌اند و مواد قضایا (اتصاف مفهوم به وجود را) به  
سه قسم «ضروری، ممتنع و ممکن» تقسیم و از آن به مواد  
ثلاث تعبیر کرده‌اند.

«فیلون مجاری» شاگرد «دیدور کرونوس» بوده است که  
به منطق موجّهات توجه کرد و در بسیاری از مواضع با  
دیدگاههای استادش مخالفت کرده است. یکی از موارد  
مخالفت به بحث ممکن مربوط است که ما در این مقال  
بدان اشاره می‌کنیم.

قبلاً بیان شده که «دیدور» در تعریف جهات، زمان را  
دخیل دانست و بر اساس آن مدعی شد که امری محتمل  
است در یک زمان ممکن و در زمان دیگر ممتنع یا  
ضروری باشد.

«فیلون» با این تحلیل استادش مخالفت کرد و بدین  
باور گرایش پیدا کرد که ممکن بودن یک امر، وابسته به  
طبیعت جوهری یا طبیعت داخلی یک شیء است، یعنی  
تحقق یک امر، ممکن است از جهت شرایط و ظروف  
خارجی ناممکن باشد، اما اگر همین امر را با طبیعت  
جوهری و داخلی آن شیء بسنجیم، امری ممکن تلقی  
گردد. بر این اساس، ممکن، از نظر فیلون عبارتست از  
امری که از حیث طبیعت جوهری صدقش روا باشد.<sup>۱۹</sup>

### تحولات بحث جهات در حوزه اسلامی

منطق موجّهات آخرین بخش منطق ارسطویی بود،  
که وارد جهان اسلام شد، یعنی بعد از دوره «ابی بشر متی  
بن یونس» (۸۷۰ - ۹۴۰ م) مسلمانان به بحث و بررسی  
درباره آن پرداختند، ولی بدلالی در جهان اسلام این  
بحث مورد توجه زیاد قرار گرفت، بگونه‌ای که در قرن  
دوازدهم میلادی در مدرسه بغداد بحث زنده‌ای درباره  
منطق موجّهات مطرح گشت. در میان اقسام جهات (مواد)  
مسلمانان به بحث «ممکن و امکان» توجه بیشتری کردند،  
چون از جهاتی این بحث با برخی عقاید دینی مثل مسئله  
جبر، علم غیب الهی... ارتباط پیدا می‌کرد و انکار امر  
ممکن بوسیله برخی از دانشمندان مثل جالینوس به گرم  
شدن بازار این بحث کمک بیشتری کرد. مهمترین دلیل

انکار ممکن از سوی جالینوس و سایر منکران وابسته به  
این تلقی بوده است که آنها از علم پیشین الهی داشته‌اند.  
آنها بر این باور بودند که خداوند با علم پیشین بصورت  
ضروری به همه حوادث و موجودات قبل از پیدایش آنها  
علم دارد. اگر این موجودات و حوادث تحقق نیابند، علم  
خدا به جهل تبدیل می‌شود، اما چون در علم خدا خللی  
وجود ندارد حتماً و ضرورتاً این حوادث تحقق می‌یابند،  
لذا دیگر مجالی برای طرح بحث ممکن باقی نمی‌ماند.

موافقان ممکن نیز در صدد دفاع از نظریه خود  
برآمده‌اند. «یحیی بن عدی» رساله‌ای در ابطال ادله منکران بنام  
«فی الشکوک المتعلقة بابطال الممكن» نوشته است.<sup>۲۰</sup>

چون انکار ممکن بر اساس تلقی مذکور از علم پیشین الهی  
بنوعی به جبرگرایی مطلق منتهی می‌شود، و پذیرش جبرگرایی  
مطلق مشکلاتی در تبیین برخی از معارف دینی از جمله بحث  
عدل الهی، فلسفه نبوت، معاد... ایجاد می‌کند، لذا فارابی نیز  
توجهی ویژه به بحث ممکن کرده است و در صدد آن  
برآمده که به تجدید معانی مختلف ممکن بپردازد.

فارابی برای تبیین معانی (اقسام) مختلف ممکن ابتدا  
سه معنا برای ضروری و مطلق ذکر می‌کند و می‌گوید:  
واژه ضروری بر مبنای اشتراک اسمی (لفظی) بر سه معنای  
مختلف دلالت می‌کند که عبارتند از:

۱ - موجود دائم الوجودی که ازلی و ابدی است.

۲ - موجودی که وجودش به شرط دوام ذات موضوع  
واجد ضرورت است، مثلاً بینی بشری بودن  
بالضروره واجد فطوست (انحنا) خواهد بود.

۳ - صفت وجودی که با شرط بقای عنوان برای  
موضوع ضرورت دارد، مثلاً نشستن برای زید، تا مادامی  
که زید در حالت نشستن باشد ضرورت دارد.

در دنباله فارابی می‌گوید: مطلق نیز با اشتراک اسمی  
(لفظی) بر سه معنای مذکور دلالت می‌کند. اما مطلق  
بمعنای حقیقی شامل معنای دوم و سوم می‌شود.

سپس فارابی می‌افزاید: ممکن نیز از جهت اشتراک اسمی  
(لفظی) بر چهار معنا دلالت می‌کند، سه معنای ممکن قابل  
تطبیق با سه معنایی است که درباره اضطراری (ضروری)  
و مطلق ذکر کردیم، اما ممکن دارای معنای چهارمی است  
که در ضروری و مطلق یافت نمی‌شود و آن این است که  
امری در حال حاضر وجود نداشته باشد، اما در زمان آینده  
وجود و عدمش جایز باشد. سخن فارابی چنین است:

۱۹- اسماعیل عبد العزیز: «نظریه الموجّهات المنطقیه»، ص ۵۷-۵۸.

۲۰- این رساله با تحقیق سبحان خلیفات در مجموعه رسائل یحیی بن  
عدی الفلسفیه. چاپ شده است.

منطقی به مطلق قضایا توجه می‌کند اعم از اینکه این قضایا به فلسفه مربوط باشد یا به علوم طبیعی یا علوم ریاضی یا هر علم حقیقی دیگر مربوط باشد اما فیلسوف و متکلم - بنابراین مینا که موضوع هر دو علم موجود بما هو موجود است - چون درباره هستی اشیاء به کند و کاو می‌پردازند با محمولات خاصی (وجود) سروکار دارند و در صدد درک این معنا هستند که وجود نسبت به موضوعات مختلف چه کیفیتی دارد لذا وقتی در فلسفه یا کلام گفته می‌شود میان موضوعی با وجود نسبت و جوب یا امکان یا امتناع بر قرار استه بدین معنی است که آن امر واجب الوجود یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود است.

مربوط بنحو استعمال و مصادیق آنهاست. بدین معنی که همان معانی که برای وجوب امکان و امتناع (و واجب، ممکن و ممتنع) در منطق ذکر می‌شود، در فلسفه و کلام نیز همان معانی مد نظر است، هیچ اختلافی در تعاریف آنها در علوم مذکور وجود ندارد و اما دانشمندان منطقی سروکارش با قضیه یا وجود رابطی است، از آنجهت که امری معقول است، یعنی منطقی نسبت محمول را با موضوع می‌سنجد و می‌گوید: این نسبت از ۳ حال خارج نیست که عبارتند از:

۱ - وجوب ۲ - امتناع ۳ - امکان. منتها نسبت بین موضوع و محمول در قضیه، از واقعیت و ثبوتی خارج از عالم ذهن بر خوردار نیست، بلکه عروض و اتصاف هر دو ذهنی است، اما متکلم و حکیم توجهی به قضیه یا وجود رابطی بین محمول و موضوع ندارد، بلکه وجود محمولی مد نظر اوست. بیان دیگر منطقدان در صدد فهم این نکته است که میان واقعیت محمول در خارج با واقعیت موضوع در خارج چه نسبتی بر قرار است. بر این اساس محمول در علم منطق عام است و در فلسفه خاص. یا عبارت دیگر منطقی می‌خواهد بداند کیفیت نسبت هر محمولی با موضوعی چگونه است، برای او این بحث مطرح نیست که محمول وجود است یا غیر وجود. منطقی به مطلق قضایا توجه می‌کند اعم از اینکه این قضایا به فلسفه مربوط باشد یا به علوم طبیعی یا علوم ریاضی یا هر علم حقیقی دیگر مربوط باشد. اما فیلسوف و متکلم - بنابراین مینا که موضوع هر دو علم موجود بما هو موجود است - چون درباره هستی اشیاء به کند و کاو می‌پردازند با محمولات خاصی (وجود) سروکار دارند و

«والممكن ايضا باشتراك الاسم على اربعة معان بالثلاثة منها التي يقال عليها الاضطرابي و المطلق و الرابع من معاني الممكن هو ما كان غير موجود الآن و يتها في اي وقت اتفق من المستقبل أن يوجد و ألا يوجد، غير أن الممكن الحقيقي هو المعنى الرابع من معانيه»<sup>۲۱</sup>

معنای چهارمی که فارابی برای ممکن ذکر می‌کند، در واقع قابل تطبیق سه معنای ممکن استقبالی است. این سینا بعد از فارابی بحثهای مربوط به ممکن را بصورت دقیقتر و کاملتر در کتب خودش مطرح کرده است.<sup>۲۲</sup>

اصطلاحات و کلام این سینا درباره ممکن مورد توجه فلاسفه و منطقدانهای دوره‌های بعد قرار گرفت، اما برخی از اصطلاحات و مباحثی درباره ممکن از سوی دانشمندان دیگری مثل ابو الحسن عامری تحت عنوان ممکن نادر و ممکن تقلبی و ممکن طبیعی؛<sup>۲۳</sup> و ابن باجه<sup>۲۴</sup> تحت عنوان ممکن منتظم و ممکن غیر منتظم و... مطرح شده است، که زیاد مورد توجه دانشوران دوره‌های بعد قرار نگرفت و تقریباً بفراموشی سپرده شد.

### جایگاه بحث امکان (و ممکن) در علوم عقلی (منطق، کلام و فلسفه)

تذکر این نکته بایسته است که این بحث تنها به امکان (و ممکن) مربوط نیست، بلکه درباره همه مواد ثلاث (امکان، وجوب و امتناع) صادق است، ولی ماچون در ذیل بحث امکان (و ممکن) این مطلب را ذکر می‌کنیم، عنوان بحث را «جایگاه بحث» امکان (و ممکن)... قرار داده‌ایم.

درباره مواد ثلاث، علمای منطق در کتب منطقی، متکلمان در کتب کلامی و حکیمان در کتب فلسفی بحث می‌کنند، لذا سؤال مطرح می‌شود که آیا میان بحث منطقی، کلامی و فلسفی تفاوتی وجود دارد یا نه؟ در صورت پذیرش تفاوت، عوامل پیدایش تمایز چیست؟ درباره این مسئله ۲ نظر وجود دارد که عبارتست از:

۱ - در بحث مواد ثلاث در منطق، کلام و فلسفه از حیث مفهومی هیچ تفاوتی وجود ندارد، تفاوت تنها

۲۱- د، رفیق العجم: «المنطق عند الفارابی»، ص ۱۶۲ - ۱۶۳.

۲۲- برای آگاهی بیشتر به کتب ذیل رجوع شود:

الف - ابن سینا: «الشفاء»، المنطق، ج ۲، المقالة الثالثة، ص ۱۶۳ - ۱۷۰.

ب - ابن سینا: الاشارات و التنبیها (المنطق)، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۹.

ج - ابن سینا: «النجاة» (المنطق)، ص ۳۰ - ۳۴.

۲۳- ابو الحسن عامری: رسائل ابو الحسن عامری، ص ۳۰۸ - ۳۳۱.

۲۴- ابن باجه - تالیق ابن باجه علی منطق الفارابی، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.

«واعلم أنّ هذه الوجوب والإمكان والامتناع التي نحن فيها غير الوجوب والامكان والامتناع التي هي جهات القضا... فسيقال زيد يجب ان يكون اسوداً او اعمى او يمتنع او يمكن كما يقال زيد يجب وجوده او يمتنع او يمكن وهذا الاخير هو نحن بصدده اذ مرادنا بالواجب ههنا هو الواجب الوجود لا الواجب الحيوانيه او السواديه او غير هما وكذا الحال في الممتنع والممكن والآ لكانت لوازم الماهيات واجبه لذواتها...»<sup>۲۶</sup>

تفتازانی نظر قاضی عضد را مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید: مواد ثلاث در منطق با کلام و فلسفه معنای واحدی دارد، تنها تفاوت آنها به عام یا خاص بودن محمول آنها بر می‌گردد، یعنی در منطق محمول عام و در کلام و فلسفه خاص (وجود محمولی) است، لذا وقتی گفته می‌شود عدد چهار بالضروره زوج است، مقصود ضرورت زوجیت برای چهار است، نه وجوب زوجیت برای ذات خویش.<sup>۲۷</sup>

ملاصدرا این پاسخ را نمی‌پسندد و پاسخی دیگر می‌دهد و می‌گوید: در مورد طبایع امکانی، وقتی محمولی را برای موضوعشان اثبات می‌کنیم یا مقید به قید مادام الذات (ضرورت ذاتیه) است مثل انسان حیوان است بالضروره مادام الذات و یا مقید به وصف عنوانی (مشروطه عامه) است مثل نویسنده مادامی که نویسنده است بالضروره انگشتانش متحرک است. یعنی بر اساس قاعده فرعی «ثبوت شیء لشیء فرع الثبوت المثبت له» - ضرورت وقتی ثابت است که وجود موضوع دوام داشته باشد، یعنی ثبوت موضوع بنابر اصالت وجود متفرع بر تحقق خارجی وجود محمولی بصورت بالذات و تحقق ماهیت بصورت بالعرض است. لذا ثبوت وجود هر ماهیت مقدم بر اصل آن ماهیت و ذاتیات آن است، هر چند که ذات و ذاتیات ماهیت در ظرف حمل، مقدم بر وجود باشند تنها در صورتی که موضوع ذات حق و محمول مفهوم وجود یا صفات ذاتیه حضرت حق باشند، نیاز به هیچگونه قیدی حتی قید «مادام الذات» نیست، بلکه به ضرورت ازلیه برای حضرت حق ثابت هستند.<sup>۲۸</sup>

در صدد درک این معنا هستند که وجود نسبت به موضوعات مختلف چه کیفیتی دارد، لذا وقتی در فلسفه یا کلام گفته می‌شود میان موضوعی با وجود نسبت وجوب یا امکان یا امتناع بر قرار است، بدین معنی است که آن امر واجب الوجود یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود است.

ذکر این نکته ضروری است که در فلسفه، علاوه بر محمول وجود، گاهی محمول عدم نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. منتهی بحث از عدم در فلسفه بحثی استطرادی است که بتبع وجود مورد توجه قرار می‌گیرد.<sup>۲۵</sup>

۲ - بحث مواد ثلاث در منطق، با کلام و فلسفه علاوه بر تفاوت در نحوه استعمال و مصادیق آنها، از جهت مفهوم نیز متفاوت است، یعنی ما در کلام و فلسفه محمول خاص (وجود) را برای موضوعات بصورت ضرورت یا امکان یا امتناع استناد می‌دهیم، پس در کلام و فلسفه مقصود از ضرورت، واجب الوجود از امکان، ممکن الوجود و از امتناع، ممتنع الوجود است، اما در منطق چون محمول اعم از وجود و غیر وجود است، لذا منظور از ضرورت، واجب الوجود نیست، بلکه ضرورت محمول نسبت به موضوع است و مقصود از امکان، ممکن الوجود و از امتناع، ممتنع الوجود نیست، بلکه امکان یا امتناع حمل محمول بر موضوع مد نظر است.

سید شریف گرگانی، برای تبیین نظر قاضی عضدالدین ایجی چند مثال می‌زند، که ما در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

گاهی گفته می‌شود: **زيد بالضروره سياه است** یا **زيد بالامكان** یا **بالامتناع سياه است**. در این مثالها مقصود از ضرورت، ضرورت حمل سیاهی یا کوری برای زید است و مقصود از امکان یا امتناع، امتناع یا امکان حمل سیاهی یا کوری برای زید، این مثالها به علم منطق مربوط است.

گاهی دیگر گفته می‌شود: **زيد وجود برای او ضروری است**، یا **زيد وجود برایش ممتنع** یا **ممكن است در این مثالها مقصود از ضرورت، واجب الوجود بودن زید و مقصود از امکان یا امتناع، ممکن الوجود یا ممتنع الوجود بودن زید است**. این مثالها به کلام و فلسفه مرتبط است.

قاضی عضد الدین ایجی برای اثبات ادعایش چنین استدلال می‌کند:

اگر مواد ثلاث در کلام و فلسفه یا منطق دارای معنای واحد باشد، یک تالی فاسد دارد و آن این است که لوازم ماهیت برای ذات خود واجب خواهند بود. مثلاً زوجیت برای عدد چهار، باید واجب الوجود باشد، حال آنکه چنین نیست، پس مقدم - مترادف بودن معنا و مواد ثلاث در منطق با فلسفه و کلام - باطل است. بیان سید شریف گرگانی چنین است:

۲۵- برای توضیح بیشتر به کتب ذیل رجوع شود:

الف - ملاصدرا: «الاسفار الاربعة»، ج ۱ ص ۹۱-۹۲.

ب - جوادی آملی: «رحیق مختم»، بخش دوم از جلد ۱ ص ۵۲-۵۳.

ج - مطهری: «شرح مبسوط منظومه»، ج ۳ ص ۱۱-۱۲.

د - مصباح بزدی: «شرح نهایة الحکمه»، ج ۲ ص ۷۰-۷۱.

۲۶- سید شریف گرگانی، شرح المواقف، ج ۳، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲۷- تفتازانی: «شرح المقاصد»، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۶۱.

۲۸- ملاصدرا: «شرح حکمة الاشراف»، ضابط سوم از مقاله دوم منطق.